

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در این بود که ببینیم آیا از روایات استفاده می‌شود این مذهب مشهور که در مثلیات ضمان به مثل و در قیمیات به قیمت، یا خیر؟ چند روایت را خواندیم و اشکال استدلال به این روایات را هم بیان کردیم، یکی از روایاتی که خواندیم که شاید آخرین روایت هم بود، روایتی بود که از قرب الإسناد عبدالله بن جعفر حمیری نقل کردیم، حالا در این روایت يك نکته‌ای وجود دارد که بعضی از آقایان هم دقت کردند که باید این هم ذکر شود و آن این است که در روایت آمده «إن جاء صاحبها يطلب ثمنها» یعنی آنجایی که خود مالک ثمن را طلب می‌کند که ظهور در این دارد که بر اصل ثمن طرفین توافق می‌کنند و اگر توافق بر ثمن باشد یا مالک راضی به ثمن باشد، این هم دیگر از محل بحث خارج می‌شود.

نکاتی پیرامون کتاب «قرب الإسناد»:

راجع به کتاب قرب الإسناد مرحوم عبدالله بن جعفر حمیری چند بحث وجود دارد:

وجه تسمیه کتاب:

وجه تسمیه‌ی این کتاب به قرب الإسناد این است که در این کتاب با کمترین و نزدیکترین سند و کوتاهترین سند نقل شده و آنچه که محور این کتاب است چنین مطلبی است، آن وقت سه قسمت هم دارد؛ يك بخش از امام صادق (علیه السلام)، يك بخش از امام کاظم (علیه السلام)، يك بخش آن هم از امام عسکری (علیه السلام) است. اینجا يك مطلبی را نجاشی دارد که ظاهراً يك اشتباهی برای نجاشی واقع شده، نجاشی گفته است که کتاب قرب الإسناد روایاتی را از امام هشتم و از امام جواد (علیهم السلام) و از حضرت حجت (عج) نقل می‌کند. با این بیان معلوم می‌شود که یا يك قرب الإسناد دیگری بوده چون آنچه الآن موجود است فقط روایاتی است که از امام صادق، امام کاظم و امام عسکری (علیهم السلام) هست. یا شاید نجاشی اشتباه کرده، چون دیگران این مطلب را ندارند و همین روایاتی که الآن در قرب الإسناد موجود است را نقل می‌کنند.

مؤلف کتاب:

راجع به مؤلف این کتاب سه قول وجود دارد: نخست، مشهور می‌گویند مؤلف این کتاب «عبدالله بن جعفر حمیری» است که از اعلام قرن سوم هجری است [1]، «عبدالله بن جعفر بن الحسن بن مالک بن جامع الحمیری» که کتابهای متعددی دارد از جمله «کتاب الدلائل» □ «کتاب الامامة» □ «کتاب الغیبه» و «کتاب قرب الإسناد». منتهی آنچه نجاشی می‌گوید این است که «قرب

الإسناد إلي الرضا و إلي أبي جعفر بن الرضا که امام جواد (علیه السلام) است «و إلي صاحب الأمر» که گفتیم این مطلبش مطلب درستی نیست و يك اشتباهي است که از نجاشي واقع شده، چون ما قرب الإسناد ديگري نداریم. قول دوم این است که این کتاب تصنيف ولد عبدالله بن جعفر حميري است يعني محمد بن عبدالله جعفر حميري است، ابن ادریس در مستطرفات سرائر این عبارت را دارد که کتاب قرب الإسناد تصنيف محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري است [2]، صاحب معالم و برخي ديگر هم همین نظر را دارند. قول سوم این است که کتاب مربوط به پدر است، اما پسر راوي این کتاب است و این قول را مرحوم مجلسي در اول بحار دارد که مي‌گوید «کتاب قرب الإسناد للشيخ الجليل الثقة أبي جعفر محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسن بن مالك بن مالك الحميري القمي» بعد مي‌گوید «وظني أن الكتاب لوالده و هو راو له» این کتاب مربوط به پدر (عبدالله بن جعفر) است و پسر راوي این کتاب است [3]. صاحب وسائل هم در خاتمه‌ي وسائل در فایده‌ي چهارم همین نظر مجلسي را دارد، «کتاب قرب الإسناد للشيخ الجليل المعتمد عبدالله بن جعفر الحميري رواية ولده محمد» [4]. در اینجا فرقي نمي‌کند که چه کتاب قرب الإسناد براي عبدالله بن جعفر حميري باشد و چه براي محمد بن عبدالله بن جعفر حميري باشد، هر دو را رجالیین توثيق کردند.

انتساب کتاب به مؤلف:

نکته‌ي بعد این است که آیا این کتاب موجود امروز را مي‌توانیم انتساب بدهیم به مؤلف و بگوئیم این کتاب همان کتابي است که عبدالله بن جعفر نوشته، چون الآن برخي از کتاب‌هایی که در اختیار ما هست خود مؤلف انسان جليل القدري است، مؤلف هم معتبر است، اما در اینکه آنچه الآن در دست ما است آیا همان است که در قرن سوم توسط عبدالله بن جعفر حميري نوشته شده یا نه، نیاز به اثبات دارد. این را هم اهل رجال و بزرگان از محدثین در کتب‌شان مي‌گویند که این کتاب به صورت متواتر نسلاً بعد النسل به دست دیگران رسیده و هیچ شبهه‌اي از این جهت در آن نیست. این عبارت را مرحوم مجلسي دارد که مي‌گوید «وکان قرب الإسناد من الاصول المعتبرة المشهورة» از اصول معتبر مشهوره است «وکتبناه من نسخة قديمة مأخوذة من خط الشيخ محمد بن إدريس» ما این را از روي نسخه‌ي ابن ادریس برداشتیم نوشتیم و بعد هم مي‌گویند خود ابن ادریس گفته در آن نسخه يك اضطرابي هست [5] که ما نمی‌خواهیم وارد شویم که مراد از آن اضطراب چیست و چه جوابي باید در اینجا بدهیم. به هر صورت این کتاب مسلم است که همان کتابي است که مربوط به خود عبدالله بن جعفر حميري است و تردیدي در انتسابش نیست و عمده این است که أحمدي از رجالیین هم تردید نکرده. کتاب‌هایی که در آن تردید وجود دارد، بعداً ممکن است بعضي از کتب ديگر را هم بگوئیم، کتاب‌هایی که معمولاً در آن تردید وجود دارد معمولاً رجالي‌ها مي‌گویند که این کتاب در مؤلف و مؤلف تردیدي نیست، اما در اینکه آنچه امروز بين ایدینا هست، آیا همان است که در آن زمان نوشته شده؟ تردید است.

اما در مورد قرب الإسناد هیچ تردیدي بين رجالیین وجود ندارد، حتي خود ابن ادریس که يك کسي بوده که نسبت به عمل به اخبار واحد و اخبار آحاد، خیلی با دقت عمل مي‌کرده روایات را از همین قرب الإسناد در مستطرفات سرائر آورده و طبق آن فتوا داده است. در مورد قرب الإسناد هیچ فقیه و رجالي‌اي در طول تاریخ نیامده تردیدي کند که آیا این کتاب موجود مال عبدالله بن جعفر حميري هست یا نیست. مثلاً مرحوم محقق خوانساري در کتاب مشارق الشموس این احتمال را مي‌دهد، يك روایتی را از قرب الإسناد نقل مي‌کند و بعد مي‌فرماید «وهذه الرواية مع صحة سندها واضحة الدلالة علي المطلوب ... إلا أن يناقش فيها بعدم ثبوت إنتساب الكتاب إلي مؤلفه» [6] بعد مي‌فرماید «ولا يخلوا من بعد» يعني مناقشه بعید است و کسي نباید این مناقشه را کند و انتساب این کتاب به مؤلفش درست است. پس مؤلف روشن است و انتساب این کتاب به مؤلف روشن است. منتهي اخباري که در این کتاب قرب الاسناد آمده که عرض کردیم سه بخش است، در يك بخش آن روایاتش با يك فرد مجهول شروع مي‌شود «عبدالله بن الحسن العلوي» این شخص مجهول است. اما بقیه‌ي روایات ديگر که عبدالله بن الحسن العلوي در آن وجود ندارد را باید بر طبق همین معیاري که این روایت صحیح است، موثق است، سندش متصل است و در سندش تقطیع وجود دارد، بر طبق آنها عمل مي‌کنند، يعني گاهی اوقات فقیه مي‌گوید این روایت صحیح السند است و گاهی

اوقات يك فقيهي مي‌گويد نه، اين روايت ضعيف السند است، اما در اين رواياتي كه عبدالله بن الحسن العلوي در آن وجود دارد، اين عبدالله بن الحسن العلوي مجهول است، اين راجع به كتاب قرب الإسناد. چون يك روايتي را ديروز از قرب الإسناد نقل کرده بوديم گفتيم بعضي از جزئيات قرب الإسناد را بگوئيم.

نکاتي پيرامون کتاب «دعائم الاسلام»

يك روايتي را از دعائم الاسلام نقل كرديم مال قاضي ابي حنيفه نعمان بن ابي عبدالله محمد بن منصور التميمي المغربي، چند نکته هم راجع به همين دعائم عرض كنيم؛ راجع به مؤلف دعائم بحثي وجود ندارد و خود اين مؤلف راجع به رواياتي كه در دعائم آورده در اول كتاب شهادت داده و گفته «نقتصر فيه علي الثابت الصحيح مما روينا عن الأئمة من أهل بيت رسول الله (عليهم السلام)» [7] مي‌گويد ما اقتصار كرديم در اين روايت دعائم الاسلام بر آن روايات ثابت و صحيح. يعني شهادت داده به صحت تمام اين رواياتي كه در كتاب دعائم الاسلام آمده، حالا قاضي نعمان آنطوري كه تاريخ نقل مي‌كند براي دوران فاطميين در قرن سوم و چهارم بوده، همراه با سه تا سلطان بوده «المعز و القائم بأمر الله المنصور بالله» [8] . خود اين مؤلف (قاضي ابي حنيفه نعمان) يك مطلبي كه هست اين است كه راجع به اين قاضي نه مدحي در كتاب رجاليين آمده و نه ذمي آمده، در اينكه آيا اين امامي بوده يا نه، اختلاف است، بعضي از رجاليين مي‌گويند امامي بوده و بعضي هم مي‌گويند امامي نبوده. صاحب كتاب مقابس مي‌گويد «هذا الرجل كما يلوح في كتابه من أفاضل الشيعة بل الامامية» [8] . آنهاي كه مي‌گويند امامي نبوده مي‌گويند قاضي ابو حنيفه اسماعيلي بوده، اين هم دو نظر وجود دارد كه يا اسماعيلي بوده و يا اينكه شيعه‌ي اماميه بوده. مرحوم بحر العلوم در رجالش مي‌گويد «كان مالكيًا ثم انتقل إلي مذهب الامامية» مالكي بوده و بعد به مذهب اماميه منتقل شده. در كتابش هم رواياتي كه تا امام صادق و از امام صادق هست را نقل مي‌كند اما نسبت به بعد از امام صادق بعضي‌ها گفتند كه تقيه کرده و اسم نياورده. مرحوم حاجي نوري در خاتمه‌ي مستدرک - كه كتاب بسيار خوبي است - در جلد اول قرائني آورده بر اينكه قاضي نعمان امامي بوده، اثني عشري بوده و اسماعيليه نبوده. مثلاً از جمله قرائني كه آورده اينكه مي‌گويد در كتابش رواياتي است كه به عنوان تعقيبات نماز مربوط به ائمه معصومين و صلواتي كه براي ائمه معصومين بعد از هر نماز بايد فرستاده شود و از اين كه روايات را در كتابش دارد معلوم مي‌شود كه اثني عشري بوده است [9].

قاضي ابو حنيفه ظاهر اين است كه موثق است، مسئله‌ي امامي بودن يا اسماعيلي بودن نقشي ندارد، حالا يا از اسماعيليه بوده و يا از اماميه‌ي اثني عشريه بوده، اما همين مقدار كه موثق باشد بحثي نيست. اما عرض كردم اشكالي كه اين كتاب دارد اين است كه اين كتاب موجود امروز براي ما ثابت نيست كه همان كتابي باشد كه قاضي ابوحنيفه در آن زمان نوشته است. اين كتاب دعائم الاسلام - چون قاضي ابو حنيفه در زمان فاطميين قاضي بوده - به عنوان قانون رسمي همان دولت فاطميين بوده، اصلاً به عنوان قانون رسمي تدريس و عمل مي‌شده، حتي براي حفظ اين كتاب از طرف دولت به مردم پول داده مي‌شد كه مردم اين كتاب را حفظ كنند، احاديثي كه در اين كتاب وجود دارد را حفظ كنند اما اين اشكالي كه وجود دارد اين است كه اين شهرت و اعتبار اين كتاب در زمان فاطميون بوده و بعد از زمان فاطميون ايوبي‌ها آمدند «و اضالوا في مصر كل ما خلفه الفاطميون» ايوبي‌ها آمدند هر چه كه از آثار فاطميون در مصر بود را از بين بردند از جمله چيزهايي كه از بين بردند همين كتاب دعائم الاسلام بود كه در آن زمان از بين رفت. آن وقت بعد از 500 سال در قرن نهم مجدداً آمدند دعائم الاسلام را مطرح كردند و از آن زمان به بعد اين دست ما هست. همه‌اش اين است كه اين فاصله‌ي قرن نهم تا قرن چهارم و پنجم چه شده و اين فاصله سبب قطع طريق مي‌شود، لذا علم به اين كه اين همان كتاب هست را نداريم لذا از اين جهت روايات دعائم الاسلام قابل اعتنا نيست و فقط فقها مي‌گويند ما به عنوان مؤيد از اين كتاب مي‌توانيم استفاده كنيم، از روايات دعائم الاسلام به عنوان دليل نمي‌شود استفاده كرد، اما به عنوان مؤيد مي‌شود استفاده كرد، راجع به دعائم الاسلام اين نکته مهم است كه مؤلفش يا امامي بوده يا اثني عشري اما ظاهراً موثق بوده، ولو در كتب رجالي مدح و ذمي برايش نيامده، بعضي‌ها گفتند كه احاديثش جزء احاديث حسن است، حديث حسن، يعني كسي كه توثيق ندارد اما تا يك حدي مطلوب است، از نظر مؤلف بحثي نيست، اما از نظر اينكه اين

با این حوادثی که در مصر بوجود آمده، مسئله يك مقداري محل تردید می‌شود. هم‌ی بحث این است که آنچه الآن دست ماست همان است که قاضی نعمان نوشته یا غیر از آن است، اگر این مرحله را اثبات کردیم که این همان است باید بگوئیم که آیا توثیق و تصحیح خود قاضی نعمان کافی است یا نه؟ که کافی نیست. وقتی کافی نشد باید روایاتش را بررسی کنیم، سند روایاتش را باید ببینیم، بعضی روایاتش قابل اخذ است و بعضی دیگر قابل اخذ نیست. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

[1] . رجال النجاشي، صص 219 و 22؛ الفهرست (للشيخ الطوسي)، ج 1، ص 294، و ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص 73، ش 493.

[2] . السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي، ج 3، ص 624.

[3] . بحار الأنوار، ج 1، ص 6.

[4] . محمد بن الحسن الحرّ العاملي، وسائل الشيعة، ج 30 (خاتمة)، ص 155.

[5] . بحار الأنوار، ج 1، ص 26.

[6] . مشارق الشموس، ج 4، ص 36.

[7] . دعائم الإسلام، ج 1، ص 2.

[8] . اسدالله کاظمي تستري، مقابس الأنوار و نفائس الإسرار، ص 66.

[9] . الميرزا حسين النوري، خاتمة المستدرک الوسائل، ج 1، ص 142.